



# تاریخ ورجال



# جاهلیت در قرآن و تاریخ

علی گودرزی

کلید واژه: جاهلیت - جاهلیت جهلاء - جاهلیت اولی - نکاح شغار - حمیت جاهلیت - تبرج - معطله - محصله - بت - تندیس

مدخل و ضرورت بحث:

جاهلیت، عنوان دوره‌ای از تاریخ عرب است که دارای بار معنایی منفی است و از تاریکی، شرارت، حقد، کینه و نادانی حکایت می‌کند و اسلام در پی آن دوران ظهورکرد و بخش مهمی از رسالت پیامبر خدا ﷺ در طی ۲۳ سال بعثت، در مبارزه و رویارویی با اندیشه‌های جاهلی آن عصر بوده و بیشترین چالش‌ها را با پرورش یافتگان و حامیان فرهنگ منحط عصر جاهلیت داشته است و نیز

بسیاری از آیات قرآن؛ چه به صراحت و چه با اشاره، ناظر به نگاه و تفکر آن دوران بوده که اندیشهٔ جاهلی و رفتار و کردار ناپسند آنان را به نقد کشیده و محکوم کرده است. پس اگر با این نگاه به عصر جاهلیت بنگریم، ضرورت بحث دربارهٔ آن، روشن می‌گردد.

افزون بر آنچه در قرآن و روایات، دربارهٔ جاهلیت آمده، مسلمانان نیز در کتب کلامی، تاریخی و تفسیری، در بارهٔ آن بحث‌های مبسوطی داشته‌اند و در رابطه با مظاهر مختلف عصر جاهلی اطلاعات سودمند و مفیدی به جا نهاده‌اند که پژوهش و بررسی در بارهٔ آن‌ها می‌تواند در تبیین آیات و روایات و بحث‌های تاریخی و عقاید، پژوهشگران را یاری نماید و بیش از همه، عظمت و بزرگی کار پیامبر ﷺ را نشان دهد که آن حضرت چگونه توانست تحوّل عظیم را در جامعهٔ جاهلی ایجاد کند و هویت مردمان پرورش یافته در محیط جاهلیت را چنان دگرگون سازد که از جمع آنان مردانی با هویت انسانی - الهی بسازد و نه تنها سرنوشت جزیرهٔ العرب را متحوّل کند که در جهان بشریت تغییری در خور توجه ایجاد نماید و مسیر حرکت تاریخ را تحت نفوذ خود در آورد؛ لذا تحقیق و پژوهش در بارهٔ «مفهوم جاهلیت در قرآن و متون تاریخی» برای آشکار کردن کار پیامبر اعظم، کاری بایسته و ضروری است:

### ریشهٔ واژهٔ «جاهلیت»

جاهلیت، برگرفته از «جهل» است، البته نه آن جهلی که نقیض و مقابل «علم» می‌باشد بلکه از جهل به معنای خیره سری و پرخاشگری و شرارت. و در مقابل آن، اسلام به معنای تسلیم است و طاعت خدای عزّ و جلّ و رفتار و کردار بزرگوارانه.

اشاره شد که «جهل» دارای دو معنا است:

۱. «جهل» در برابر «علم»، که به معنای نادانی است.
  ۲. «جهل» به معنای سبکی که خلاف وقار وطمأنینه می‌باشد.
- اولی نقیض «علم» است و از همین رو، به بیابان بدون علامت و نشانه، «مجهل» گفته‌اند

و دومی دارای معنای اضطراب نا آرامی است، لذا به چوبی که با آن آتش را به هم می‌زنند «مجهل» می‌گویند.<sup>۱</sup>

برخی دیگر از لغت دانان چنین معنا کرده‌اند: جهل جهلاً و جهالةً: حماقت و بی‌خردی و ستم‌گری و خیره‌سری نمود و جاهل به معنای کم‌خردی و ستیزه‌جویی کردن و عکس «مجامله» است که خوش رفتاری و نرم‌خویی است.<sup>۲</sup> و جهل با این معنا، در مواردی از «قرآن» و «حدیث» و «اشعار عربی» عصر جاهلی آمده و از قرینهٔ مقابله همین معنی حاصل می‌شود:  
۱. در قرآن کریم آمده است:

﴿قَالُوا أَمْ تَنْخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾<sup>۳</sup>

«آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟» گفت: «پناه می‌برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم.»

قرآن در اینجا ریشخند را نشانهٔ کم‌خردی و خیره‌سری دانسته و فرموده است:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾<sup>۴</sup>

«و بندگان خدای رحمان، کسانی‌اند که روی زمین به نرمی (و فروتنی) راه می‌روند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.»

در این آیه، رفتاری چون «آرام راه رفتن» و «سخن ملایم گفتن» و «سلام» و «فروتنی»، در برابر شرارت و پرخاشگری اهل جاهلیت قرار گرفته است.

۲. آنگاه که ابوذر مادر کسی را دشنام داد و به زشتی یاد کرد، پیامبر به او فرمود: «إِنَّكَ أَمْرٌ فَيْكِ الْجَاهِلِيَّةِ»<sup>۵</sup> در این جملهٔ حضرت، دشنام و پرخاشگری را از خصوصیت‌های جاهلیت شمرده است.

۳. در شعر معلقه عمرو بن کلثوم از شعرای جاهلی آمده است.

أَلَا لَا يَجْهَلَنَّ أَحَدٌ عَلَيْنَا فَتَجْهَلَ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِينَ

«هلا، کسی با ما سفاهت نورزد که ما بیش از همه، خیره‌سری و شرارت خواهیم کرد.»

از همهٔ این شواهد پیدا است که یکی از معانی جهل - تند و خیره‌سری و بی‌خردی است.

## اصطلاح جاهلیت

از تفاسیر می‌توان استفاده کرد که عنوان جاهلیت در قرآن، با بار مفهومی متفاوت، بر اعراب پیش از اسلام اطلاق شده است و در اینکه این اصطلاح از چه زمانی رایج شد، از «این خالویه» نقل است که این کلمه از مستحدثات اسلام است<sup>۷</sup> و به زمان قبل از بعثت گفته می‌شود.<sup>۸</sup> عسقلانی نیز در شرح بر صحیح بخاری این معنا را غالب شمرده است.<sup>۹</sup> از معاصران نیز برخی گفته‌اند: با ظهور اسلام، اصطلاح جاهلیت مطرح شد.<sup>۱۰</sup> لیکن از اشعار به جای مانده از دوران جاهلیت بر می‌آید که مردم آن عصر، از این که خود را جاهل و خیره سر و اهل شرارت و جاهل بنامند، هیچ باکی نداشتند، هم چنان که پیش‌تر گذشت، شاعر عهد جاهلی، عمرو بن کلثوم در معلقه خود گفته است:

أَلَا لَا يَجْهَلَنَّ أَحَدٌ عَلَيْنَا      فَتَجْهَلْ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِينَ<sup>۱۱</sup>

## دوران جاهلیت

در اینکه آیا عصر جاهلیت شامل یک مقطع زمانی است؛ مثلاً ۵۰۰ سال قبل از اسلام و آیا به محدوده معین جغرافیایی در جزیره العرب گفته می‌شود؟ یا این که جاهلیت عبارت از آداب و رسوم و عقایدی است که می‌تواند در هر زمان و مکانی و در هر نژاد و مردمانی یافت شود.

شک نیست که جاهلیت، با همه جنبه‌های شرک آمیزش و اخلاق مبتنی بر عصبیت و خون خواری و تبهکاری‌اش، به سال‌های قبل از اسلام گفته شده است.<sup>۱۲</sup> قرآن نیز در چهار مورد، از عنوان جاهلیت نام برده و دلیل این نامگذاری بر آن عصر را دو چیز شمرده است:

۱. رواج بت پرستی و جهل در میان مردم آن زمان.

۲. رواج دشمنی و خون‌ریزی میان عشایر و قبایل.

در تعیین محدوده زمانی عصر جاهلیت قبل از اسلام، در متون دینی هیچ اشاره‌ای نشده لیکن عده‌ای فاصله زمانی حضرت عیسی و بعثت پیامبر اسلام را، که حدود پانصد و اندی سال است، دوران جاهلیت قبل از اسلام شمرده‌اند.<sup>۱۳</sup>

و نیز پژوهشگرانی از عرب، که اهل ادب بوده‌اند، در تحقیقات خود از شعر جاهلی، محدوده زمانی آن را یکصد و پنجاه تا دویست سال پیش از هجرت دانسته و آن را عصر

ظهور شعر جاهلی شمرده‌اند.<sup>۱۴</sup>

به هر حال می‌شود گفت جاهلیت حالتی است که عرب پیش از اسلام داشتند و نسبت به خدا، پیامبران، ادیان یا معاد آگاهی نداشتند و بت می‌پرستیدند و افتخار به انساب خود نموده و متکبر و خود خواه بوده‌اند.

مسیحیان نیز بر زمان‌های پیش از بعثت حضرت مسیح واژه جاهلیت را اطلاق کرده‌اند و این برای آن بود که بگویند آن‌ها از علم و ملکوت الهی دور بوده‌اند.<sup>۱۵</sup>

به بخشی از تاریخ، «جاهلیت اولی» گفته‌اند. مقصود از جاهلیت اولی جاهلیت قدیمی است که آن را «جاهلیت جهلا» نیز می‌گفتند و آن، زمان تولد حضرت ابراهیم است که زنان پیراهن مروارید دوز به تن می‌کردند و در میان راهها خود را به مردان عرضه می‌داشتند. برخی نیز گویند: دوران میان آدم و حضرت نوح است. و عده‌ای هم گفته‌اند مقصود جاهلیت زمان کفر پیش از اسلام است.

اگر چه برخی گفته‌اند: «جاهلیت اولی» در برابر «جاهلیت پیشین» است نه «اولی» در برابر «ثانی»، ولی ز مخشری می‌گوید: جاهلیت اولی همان جاهلیت قدیم است که به آن «جاهلیت جهلا» می‌گویند. و آن «زمانی است که ابراهیم در آن متولد شد. برخی نیز گفته‌اند: فاصله میان آدم و نوح، جاهلیت اولی است و جاهلیت اخری فاصله بین عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد.<sup>۱۶</sup>

به هر حال می‌شود گفت که یکی از دوران‌های جاهلیت، که از آن، تعبیر به «جاهلیت جهلا»؛ یعنی «جاهلیت و نادانی سخت» شده، حدود پانصد سال قبل از بعثت پیامبر اسلام است در جزیره العرب و دوران‌هایی نیز مانند آن در تاریخ بشر رخ داده و وجود داشته است و خلق و خوی‌هایی از جاهلیت نیز می‌تواند بعد از اسلام وجود داشته باشد؛ چنانکه از «تعرب بعد الهجرة» نهی شده است که بعد از مسلمانی و هجرت از بلاد کفر به بلاد اسلام، بدون عذر و بهانه به بلاد کفر برگردد.<sup>۱۷</sup> یا اینکه بیابان نشینی با اعراب را برگزیند بعد از آن که هجرت کرده باشد.<sup>۱۸</sup>

## ظن جاهلیت

پیش تر اشاره شد که برخی مردمان عهد جاهلیت، اگر چه بت می پرستیدند، لیکن پرستش بت‌ها را برای تقرّب به خدا انجام می‌دادند و در عین حال دارای عقایدی بودند که گذشته از بت پرستی، رنگ جاهلیت نیز داشت و خداوند از آن به عنوان «ظن جاهلیت» یاد می‌کند و بقایای آن اندیشه جاهلی هنوز در برخی افراد تازه مسلمان باقی مانده بود و درگیر و دار حوادث و پیش آمدها بروز می‌کرد و خود را نشان می‌داد؛ از جمله گروهی بودند که بعد از شکست مسلمانان در جنگ اُحد، خداوند از آنان چنین یاد می‌کند:

﴿وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا...﴾<sup>۱۹</sup>

«... اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب به چشمانشان نرفت.) آنها گمان‌های نادرستی- همچون گمان‌های دوران جاهلیت- درباره خدا داشتند و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟!» بگو: «همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست!» آنها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند، می‌گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی‌شدیم!...»

و این دسته از مسلمانان مردمانی بودند که خداوند آنان را به خودشان واگذاشته بود و جز خود به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند و اندیشه‌ای جز حفظ زندگی و حیات دنیوی خود نداشتند و از آن می‌هراسیدند که مبادا در چنبره مرگ بیفتند و به دین و به چیزی روی نمی‌آوردند مگر برای بهره‌مندی از امور دنیوی و به این ظن و گمان روی به دین می‌آوردند که عاملی شکست ناپذیر است، چون خدا راضی به پیروزی و غلبه دشمنانش نمی‌شود، اگر چه از جهت ظاهری آنان تمام اسباب پیروزی را داشته باشند و به هر حال اینان تا دین به سودشان است دین دارند و چون کار واژگونه شود و به هدف خود نرسد، بر می‌گردند.

و این که به خدا گمان باطل دارند، از «ظنون» جاهلیت است که خداوند را به امری می‌ستایند و توصیف می‌کنند که ستایش و توصیف حق و درستی نیست بلکه از اوصافی



است که اهل جاهلیت خدا را به آن می ستودند و آن گفته آنان است: ﴿هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾ که خداوند کار را به دست آنان اندازد و خداوند به پیامبر دستور می دهد که پاسخ دهد؛ ﴿قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ...﴾؛ زیرا آنان می پنداشتند که برخی امور به نفع آنان است - چه اسباب آن را فراهم کنند یا فراهم نکنند - ولی چون شکست خوردند و دسته ای کشته شدند در این عقیده به تردید افتاده اند.

روشن است آن چه آنان برای خود بر خدا لازم می دانستند، چیره شدن و پیروزی بود و این پندار را به جهت اسلام آوردن خود داشتند و گمان می کردند که دین در هر حال شکست ناپذیر است و به دنبال آن دین داران هم شکست نمی خورند چون بر خدا لازم است آنان را یاری کند، بدون هیچ قید و شرطی و این ظن و گمان ناحق و باطلی است و ظن جاهلیت است... زیرا برخی مشرکان جاهلیت معتقد بودند که خداوند خالق همه چیز است و برای هر صنف و دسته ای از حوادث؛ مانند رزق و حیات و... و برای هر نوعی از انواع هستی چون انسان، زمین و... ربّ و پروردگاری است که هیچ گاه در چیزی که اراده کند شکست نمی خورد، لذا این ربّ ها و خدایان را می پرسیدند تا روزیشان دهد و سعادیشان بخشد و از بدی ها و آسیب ها حفظشان کند و خداوند سبحان را چون ملک و پادشاه بزرگی می دانستند. که هر دسته از رعیت و بخشی از حکومتش را به والی تام الاختیاری سپرده که هر چه می خواهد در منطقه تحت نفوذش و حوزه حکومتش انجام دهد.

به هر حال هر کس چنین گمان برد که دین حق در ظاهر و در آغاز کار شکست ناپذیر است و پیامبر که نخستین دریافت کننده آن از حق بوده و سختی آن را تحمل کرده، نباید در دعوت مردم به دین، شکست بخورد یا این که کشته شود یا بمیرد، چنین ظنی در مورد خدا حق نیست و ظن جاهلیت است و برای خدا شریک قائل شدن است که پیامبر را «ربّ» پندارد که امر پیروزی و غنیمت یافتن را به او واگذار کرده باشد با این که خداوند شریک ندارد؛ «الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ».



## تبرج جاهلیت

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾<sup>۲۱</sup>

«در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیتِ قدیم زینتهای خود را آشکار نکنید.»

تبرج؛ یعنی خود آرایی و آراستن و نمایاندن بر دیگران؛ چون برج که از دور معلوم و مشهود است و در اینجا به این معنا است که زن زینت خود را برای مردان اجنبی بنماید که این کاری زشت است<sup>۲۲</sup> و خویشتن آراستن و آراسته از خانه بیرون آمدن زنان<sup>۲۳</sup> ولی آنچه در آیه از آن پرهیز داده شده، شیوه تبرج جاهلیت است؛ یعنی آراستن به شیوه مردم جاهلیت ممنوع است و اکنون باید دید که مورخان و مفسران شیوه آراستن زنان جاهلی و بیرون آمدن از خانه را چگونه گزارش کرده‌اند: خود نمایی و برتری جویی ننماید که توجه دیگران را به خود جلب نماید؛ یعنی در مقابل اجنبی، به گفتار یا کردار و رفتار و حرکت ناز و کرشمه ظاهر نشوید این کار زنان جاهلیت است.<sup>۲۴</sup>

و طبرسی گفته است تبرج جاهلیت که نهی شده است یعنی به شیوه و عادت زنان جاهلی از خانه خارج نشوید و زینتهای خود را آشکار نکنید چنانکه آنان که آشکار می‌کردند و برخی نقل کرده‌اند که زنان جاهلی مقنعه بر سر می‌افکندند ولی آن را گره نمی‌زدند و از زیر آن زیور آلاتشان آشکار بود و برخی گفته‌اند تبرج جاهلیت اولی: این که مردم جاهلی روا می‌داشتند که یک زن با همسرش و دوست همسر فراهم آیند و نیمه بالا تنه برای همسرش و نیمه دیگر برای دوستش<sup>۲۵</sup>...

به هر حال اوضاع و احوال زنان و مردان در دوره جاهلیت از این هم اسفبارتر بوده است. چنانکه گفته‌اند که عرب زنانشان را با یکدیگر مبادله و معاوضه می‌کردند که مردی همسرش را به دیگری می‌داد که در برابر آن همسر از او می‌گرفت.<sup>۲۶</sup> که از آن به نکاح «بدلی» در جاهلیت یاد شده است.<sup>۲۷</sup>

و یا نکاح شغار داشته‌اند که در اسلام نهی شده است بدین گونه که در زمان جاهلیت دختر یا خواهر کسی را خواستگاری می‌کردند و مهرش این بود که او نیز دختر یا خواهرش را به او بدهد و جز این مهری نباشد<sup>۲۸</sup> و به آن شغار گفته‌اند به جهت برداشته شدن مهر<sup>۲۹</sup> و در کتب حدیث فقهی بابی در بطلان چنین نکاحی نگاشته شده است.<sup>۳۰</sup>

## حمیة جاهلیت

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ...﴾<sup>۳۱</sup>

«آنگاه که کافران تصمیم گرفتند دل به تعصب و ستیزه جویی جاهلی

بسپارند...»

حمیة؛ یعنی دفاع متعصبانه از خود، ستیزه جویی و ننگ و عار داشتن از چیزی، بیزاری و دلتنگی و خود بزرگ بینی.

از ویژگی‌ها و خصوصیات مردم جاهلیت که در قرآن از آن یاد شده، «حمیة جاهلیت» است که برای روشن شدن مفهوم و چگونگی ظهور و بروز آن در میان مردم، لازم است فضا و وضعیتی که موجب شد خداوند از آن به عنوان حمیة جاهلیت یاد کرد، ترسیم شود تا این شیوة اخلاقی و رفتاری جاهلی را بهتر بشناسیم.

در سال ششم هجرت، پیامبر به قصد «عمره» از مدینه عزم مکه نمود. چون بیم آن می‌رفت که قریش به جنگ با او برخیزند، پیامبر برای آن که اعلام کند هدف زیارت دارد نه قصد جنگ، اولاً- ابتدا فرمان داد که یاران با سلاح کامل بیرون نیایند و تنها شمشیر با خود همراه ببرند ولی نه آخته بلکه در غلاف باشد. ثانیاً شتران قربانی که همراه آورده‌اند و به آن «هدی» می‌گویند «اشعار» نماید؛ یعنی کوهان آن را خون آلود کند تا همگان بدانند که برای عمره آمده است و سرجنگ ندارد و ثالثاً- قلابه‌هایی که از نعل برگردن شتران آویخته‌اند تا معلوم شود برای زیارت آمده‌اند.<sup>۳۲</sup>

لیکن با همه این تدابیر، چون قریش از آمدن پیامبر آگاه شد، با زنان و کودکان در ذی طوی گرد آمدند و سوگند یاد کردند که پیامبر را به مکه راه ندهند.<sup>۳۳</sup>

پیامبر ﷺ در اقدام بعدی، دو نماینده نزد قریش فرستاد تا اعلام بدارد که قصد جنگ ندارد و فقط برای زیارت خانه خدا آمده است، لیکن قریش مرکب یکی را پی کرد و دیگری را بازداشت نمود<sup>۳۴</sup> و همچنان در عزم خود اصرار می‌کرد و قریش نیز چهار نماینده و سفیر پی در پی برای مذاکره با پیامبر فرستاد و پیامبر به هر یک تفهیم کرد و اعلام نمود که شترها را برای قربانی آورده است و علامت گذاری کردند و به قصد زیارت آمدند نه برای جنگ و با اینکه آنان به قریش گزارش دادند نپذیرفتند<sup>۳۵</sup> و همچنان سوگند می‌خوردند که هرگز

تن نخواهیم داد که عرب بگوید محمد به زور وارد مکه شده است.<sup>۳۶</sup> به هر حال این «حمیة جاهلی» و تعصب و ستیزه جویی و ننگ و عار داشتن از این که پیامبر وارد مکه شود و خود بزرگ بینی غلط قریش موجب گشت که مانع از ورود پیامبر به مکه شوند و سرانجام کار به صلح حدیبیه انجامید.

و در مقابل این تعصب تند و آتشین، اگر لطف و رحمت پروردگار در حق مسلمانان نبود سرانجام کار بسیار سخت و سنگین می شد؛ چرا که چندین مورد خشونت و تعصب تند قریش، می توانست آتش خشم مسلمانان را بر انگیزاند، از جمله:

۱. از این که مسلمانان از مدینه به قصد عمره آمده بودند و قریش مانع ایجاد کردند و در عرب سابقه نداشت که کسی را به حرم راه ندهند، مسلمانان را سخت برآشفند.

۲. هنگام انعقاد صلح برخی از مسلمانان چنان بر آشفتند که به پیامبر گفتند: مگر تو پیامبر نیستی؟ مگر آنان مشرک نیستند؟ مگر ما مسلمانان نیستیم؟ پس چرا تن به ذلت بدهیم؟ بدیهی است که اینگونه سخنان می توانست آتش جنگ را شعله ور کند.<sup>۳۷</sup>

۳. همچنین در نوشتن صلح نامه وقتی به این بند رسیدند که: هر کس از قریش نزد محمد ﷺ برود او را به ایشان باز گردانند و هر کس از همراهان محمد ﷺ نزد قریش رفت او را بدو باز نگردانند. مسلمانان سخت بر آشفتند.

۴. کار آن گاه سخت تر شد که در پایان صلح نامه «ابوجندل» فرزند سهیل ابن عمرو - نماینده قریش در نوشتن صلح نامه که مسلمان شده بود - از زندان قریش گریخت و نزد مسلمانان آمد، سهیل ابن عمرو آنگاه که سراغ فرزندش آمد و را دید، گریانش را گرفت و بر او ضربه ای زد و خطاب به پیامبر ﷺ گفت: ای محمد، پیش از رسیدن فرزندم قرار ما تمام شد. وی در این هنگام ابو جندل را همراه خود می برد و او فریاد می زد و مسلمانان را به یاری خود فرا می خواند.<sup>۳۸</sup> مسلمانان در این صحنه نیز به خشم آمدند و به نگرانی ایشان افزوده شد.

روشن است که در اثر «حمیة جاهلی» یعنی ستیزه جویی و تعصب بیش از حد قریش در ارتکاب چنین اموری، زمینه شعله ور شدن آتش جنگ می توانست فراهم آید. خداوند می فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ

بِهَا وَ أَهْلِهَا»<sup>۳۹</sup> «خدا نیز آرامش خود را بر دل پیامبرش و مؤمنان فرو فرستاد و به تقوا الزامشان کرد که آنان به تقوا سزاوارتر و شایسته‌تر بودند.»

به هر حال، کافران قریش مانع ورود مسلمانان به مکه شدند و این کار آنان از روی تعصب و غرور و خود خواهی بود و در مقابل خشونت و تعصب شدید آنان، خداوند سکینه و قاری بر پیامبر و یارانش فرو فرستاد که آرامش قلبی یافتند و از خشم کفار نهراسیدند و با اطمینان و آرامش برخورد کردند، بی آن که جهالت و نادانی، آنان را برانگیزد. تقوا با آنان همراه شد و آنان سزاوار چنین تقوایی بودند؛ زیرا استعداد و قابلیت دریافت این موهبت الهی را داشتند و این در اثر عمل صالحی بود که انجام داده بودند.<sup>۴۰</sup>

آنگاه که چهل تا پنجاه نفر از مردان قریش دستور یافتند پیرامون لشکر اسلام نفوذ کرده، از اصحاب پیامبر کسی را دستگیر کنند و مسلمانان همه آنان را دستگیر نمودند و نزد پیامبر آوردند، با آن که به طرف سپاه اسلام تیر اندازی و سنگ پرانی کرده بودند رسول خدا آنان را بخشید و آزاد کرد و این آرامش و وقار موجب شد که مسلمانان هیچگونه اعتراضی از خود بروز ندهند.<sup>۴۱</sup>

### حکم جاهلیت

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾<sup>۴۲</sup>

«آیا حکم جاهلیت را می‌جویند برای مردمانی که اهل یقین‌اند، چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟»

برای روشن شدن معنای «حکم جاهلیت»، باید به دو آیه پیش از این توجه و دقت شود

که عبارت‌اند از:

الف: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ...﴾<sup>۴۳</sup>

«و این کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست. پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوا و هوس‌های آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان!...»

ب: ﴿وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ...﴾<sup>۴۴</sup>

«و در میان آنها [اهل کتاب]، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از هوس‌های آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش...»

بعد از اینکه خداوند در دو آیه پی در پی تأکید می‌کند بر طبق آن چه نازل شد، حکم کند و فرمان و دستور حکم خداوند اجرا شود، می‌فرماید «فَإِنْ تَوَلَّوْا...»؛ «اگر مردم روگردان شدند و حکم خدا را نپذیرند...» زیرا احکام و شرایع نازل شده از جناب پروردگار حق است و احکام دیگر، جز حکم جاهلیت و برخاسته از هوای نفس چیز دیگری نیست و آنان که از حکم حق روگردانند، با این کار خود چه می‌خواهند؟! حکم جاهلیت می‌خواهند؟ درحالی که هیچ کس نیکوتر از خدا حکمی ندارد.<sup>۴۵</sup>

بنابراین، در احکام، همیشه امر دایراست بین سلب و ایجاب. اگر حکم نازل از جانب خداوند است، حق است. پس حکم مقابل آن، که از جانب حق نیست، برخاسته از هوا و خواهش نفسانی است و لذا در تفسیر این آیه از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

قاضیان چهار دسته‌اند: سه دسته در آتش و یکی در بهشت:

مردی که دانسته حکم به ستم می‌کند، در آتش است.

مردی که ندانسته حکم به ستم می‌کند، در آتش است.

مردی که ندانسته حکم به حق می‌کند، در آتش است.

مردی که دانسته حکم به حق می‌کند، در بهشت است.

و فرمود حکم دو گونه است: الف - حکم الله ب - حکم جاهلیت، هر کس در مورد

حکم خدا خطا کند به حکم جاهلیت حکم کرده است.

و آیه مورد بحث نیز به همین معنا دلالت دارد؛ زیرا حکم به ستم؛ چه دانسته و چه ندانسته

ظلم است و همچنین کسی که ندانسته حکم به حق کند، از نوع حکم بر اساس هوا و هوس

است - و حکم جاهلیت است - و قرآن از آن نهی کرد آنجا که فرمود: ﴿فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ در این آیه، از «متابعت و پیروی هوای نفس در حکم» منع فرمود و فرض

مقابل آن، یعنی «دانسته و از روی علم حکم به عدل کردن» حق است. روشن است که «علم

به حکم، شرط جواز حکم کردن است و گر نه جایز نبوده و پیروی از هوا خواهد بود که به

آن «حکم جاهلیت» گفته‌اند و آن در مقابل «حکم الله» است.<sup>۴۶</sup>

## اعراب عصر جاهلیت

اعراب عصر جاهلی را - که پیامبر خدا بر آنان مبعوث شد - به دو گروه تقسیم کرده‌اند:

۱. معطلة العرب ۲. محصلة العرب

۱. معطلة (که اینان از نظر اعتقادی، به چندین گروه تقسیم شده‌اند):

الف - اعرابی که منکر خالق و معاد بودند و باور داشتند که طبیعت زنده می‌کند و دهر

می‌میراند و تنها به حیات دنیوی معتقد بودند.<sup>۴۷</sup> چنانکه قرآن از آنان حکایت می‌کند:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ  
بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾<sup>۴۸</sup>

«آنان گفتند: «چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست گروهی از

ما می‌میرند و گروهی جای آن‌ها را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار ما

را هلاک نمی‌کند!» آنان به این سخن که می‌گویند علمی ندارند، بلکه تنها

حدس می‌زنند (و گمانی بی‌پایه دارند).»

ب - باور به خالق و پروردگار داشتند لیکن منکر معاد بودند؛ چنانکه قرآن از آن عقیده

خبر داده است که می‌گفتند:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾<sup>۴۹</sup>

«و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: «چه کسی

این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!»

ج - اعتقاد به خالق و نوعی معاد داشتند ولی منکر پیامبران بودند و بت می‌پرستیدند

و می‌پنداشتند که آن‌ها در قیامت شفاعتشان می‌کنند و برای آن‌ها حج می‌کردند و قربانی

می‌کشتند و با نذر به آن‌ها تقرب می‌جستند و برای آن‌ها احرام می‌بستند و احرام می‌گشودند

و بیشتر عرب چنین بودند. همانطور که خداوند از عقیده آنان چنین گزارش داده است:

﴿وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾<sup>۵۰</sup>

«و گفتند: «چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟!»

و این دسته از اعراب که بسیاری از مردم جزیره العرب را تشکیل می دادند و بت می پرستیدند، در اعتقاد به بت نیز با یکدیگر اختلاف نظر داشتند و به دسته های گوناگون تقسیم می شدند:

الف - گروهی بت ها را شریک باری تعالی می شمردند و در «تلییه» چنین می گفتند:  
«لَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ، لَيْتِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلِكُهُ وَ مَا مَلِكٌ...»<sup>۵۱</sup>

ب - برخی بت ها را وسیله تقرب به خدا می دانستند و آن ها را شریک حق نمی شمردند و لفظ شریک بر آن ها اطلاق نمی کردند؛ ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾<sup>۵۲</sup>

## ۲. محصله

محصله گروهی از عرب بودند که به سه علم آگاهی داشتند: ۱. علم انساب، تاریخها و علم ادیان. ۲. علم تعبیر خواب. ۳. علم قیافه شناسی. این گروه به خدای یگانه و معاد ایمان داشتند و انتظار نبوت را می کشیدند و خدا پرست بودند و از زشتی ها پرهیز می کردند؛<sup>۵۳</sup> از جمله آنان عبدالله - پدر پیامبر، عبدالمطلب - جد پیامبر - و ابوطالب<sup>۵۴</sup> - عموی آن حضرت بودند.

همچنین افراد زیر نیز از این گروه محسوب می شدند:

۱. زید بن عمرو بن نفیل، که بر دیوار کعبه تکیه می کرد و می گفت: مردم! پیش من آید که کسی جز من بر دین ابراهیم باقی نمانده است.<sup>۵۵</sup>

۲. عامر بن الظرب العدوانی، که از شعرا و خطیبان عرب بود و شراب را بر خود حرام می شمرد.

۳. عمرو بن یزید کلبی، که این هر سه در آرزوی آن بودند که مدت عمرشان به دارزا انجامد تا پیامبر آید و او را ببینند و به او ایمان آورند ولی پیش از بعثت مردند.<sup>۵۶</sup>

۴. امیه بن ابی صلت ثقفی، وی از بت پرستی بیزارى جست و گفت: پیامبری خواهد آمد و وقت ظهور او نزدیک است ولی بعدها پنداشت که خود او پیامبر است! و چون رسول الله مبعوث شد و دعوت خود را آشکار کرد، بر او حسد ورزید و ایمان نیاورد و بی ایمان از دنیا رفت و چون شعر او را نزد پیامبر خواندند، فرمود: «أَمِنَ لِسَانُهُ وَ كَفَرَ قَلْبُهُ»<sup>۵۷</sup>



۵. قس بن ساعدة ایادی، که از حکمای عرب بود و در اندرزه‌های خود می‌گفت: سوگند به خدای کعبه آنان که هلاک شدند باز می‌گردند و هر که مرد روزی زنده می‌شود و از سخنان اوست: «كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ لَيْسَ بِمَوْلُودٍ وَلَا وَاِلِدٍ»<sup>۵۸</sup>

پیامبر خدا ﷺ در مورد وی فرمود: من او را به یاد دارم و در بازار عکاظ دیدم که به شتری سرخ موی نشسته و مردم را پند می‌داد.<sup>۵۹</sup>

### آیین شرک و بت‌های جاهلیت

برجسته‌ترین و ویژگی دوران جاهلیت، شرک و ورزی به خدا و پرستش بت بود. انحطاط فکری آنان به حدی رسید که ساخته دست خویش می‌پرستیدند! و اینان همانها بودند که قرآن کریم خطاب به ایشان فرمود: ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴾<sup>۶۰</sup>: «آیا چیزی را می‌پرستید که با دست خود می‌تراشید؟!»

همانگونه که اشاره شد، بزرگترین خصلت جاهلیت پیش از اسلام پرستیدن بت بود و از میان آنان، انگشت شماری محصله و پیرو دین حنیف بودند. به نوشته اهل تاریخ و ملل و نحل، اکثر قریب به اتفاق اعراب بت می‌پرستیدند<sup>۶۱</sup> و بت‌ها و اصنام در نزد بیشتر آنها، به عنوان واسطه و شفیع میان انسان و خدا تلقی می‌شد. آنان گرچه خود از طریق نیایش اوئان و تقدیم قربانی سعی در تقرب به صانع عالم داشتند و بت‌ها را نیز شفیع خود می‌پنداشتند، اما اعتقاد به «الله» به عنوان خدای بزرگ و صانع جهان نیز در میانشان رایج بود. هم‌چنانکه قرآن از آن عقاید چنین یاد می‌کند:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾<sup>۶۲</sup>

«واگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟» حتماً می‌گویند: «خدا!...»

همچنین قرآن کریم در شش جا<sup>۶۳</sup> از باور آنان به خدا، یاد می‌کند و در مورد تلبیه نقل شده می‌گفتند: «اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ...» و این نیز حاکی از اعتقاد آنان به «الله» بوده گرچه باور و اعتقادی است شرک آلود.

در مکه و پیرامون آن، بیش از سیصد و شصت بت معروف و شناخته شده وجود داشته است،<sup>۶۴</sup> به جز بت‌هایی که در خانه نگهداری می‌کردند - که مورد تقدیس و نیایش مردم و اقوام مختلف قرار می‌گرفت و در قرآن کریم به‌طور ایجاز نام تعدادی از بتان آمده است. در یک مورد، دسته‌ای از بت‌ها را نام می‌برد که از عهد قوم نوح علیهم‌السلام باقی مانده بودند و به‌صورت تندیس‌هایی مورد پرستش قبایل مختلف عرب قرار می‌گرفتند و آن‌ها عبارت بودند از:

وَدَّ، سُوع، يَغُوث، يَعْوق و نَسْر؛ ﴿...وَدًّا وَّ لَا سُوعًا وَّ لَا يَغُوثَ وَّ لَا يَعْوقَ وَّ نَسْرًا...﴾

نوح گفت: «پروردگارا! آنان نافرمانی من کردند و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند و گفتند: زنها را خدایان خود را رها مکنید، و نه «وَدَّ» را و اگذارید و نه «سُوع» و نه «يَغُوث» و نه «يَعْوق» و نه «نَسْر» را.<sup>۶۵</sup>

«وَدَّ»، بت بنی کلب بود به صورت و تندیس<sup>۶۶</sup> مردی و در ناحیه دومة الجندل قرار داشت.<sup>۶۷</sup>

هشام کلبی گوید: مالک پسر حارث را گفتم وَدَّ را چنان به من بنما و توصیف کن که گویی خود بدان می‌نگرم. گفت: تندیس و تمثال مردی بود از سترگ‌ترین مردانی که دیده یا شنیده بودم و آراسته به دو جامه نگارین که یکی را به میان بسته و دیگری را به دوش گرفته است. شمشیری به کمر و کمانی بر بازو، پیش روی آن نیزه‌ای و بر آن پرچمی افراشته و تیر دانی پر از تیر برابر او نهاده.<sup>۶۸</sup>

«سُوع»، بت طایفه «همدان» و «هذیل» بود و به صورت زنی بود که در محلی به نام «ینیع» در اطراف مدینه جای داشت.<sup>۶۹</sup>

«يَغُوث»، بت قبیله مذحج بود و به صورت چون «اسبی» بود در تپه‌ای در ناحیه یمن.<sup>۷۰</sup>  
«يَعْوق»، بت طایفه مراد و همدان بود و پیکره‌اش چون «شیری»، در محلی بود به نام حیوان، میان راه صنعا و مکه.<sup>۷۱</sup>

«نَسْر»، بت طایفه حِمیر بود که صورت کرکس داشت، در محلی از سرزمین سبا.<sup>۷۲</sup>

از شگفتی‌های حیات بشر این که گاه چنان به بیراهه می‌رود و سرسختانه از باطل پیروی می‌کند و بدان سر می‌سپرد که تناقض پیش می‌آید و تحلیل آن بس مشکل می‌نماید. قریش این پنج بت را پرستش می‌کردند چون مربوط به چهار مرد صالح و شایسته بود،<sup>۷۳</sup> ولی همین قریش و عرب، تندیس «اساف» و «نائله» را نیز می‌پرستیدند. در حالی که آن دو، مرد و زنی بودند که درون کعبه فسق ورزیدند و مسخ شدند و آن‌ها در کنار کعبه نهادند تا مردمان عبرت بگیرند. چون مدتی بگذشت، پرستش آنان رواج یافت. یکی چسبیده به کعبه و دیگری بر سر چاه زمزم بود.<sup>۷۴</sup>

قرآن کریم، جز این پنج بت، از سه بت دیگر نام برده است که آنها از اهمیت بیشتری نزد مردم دوران جاهلیت داشته‌اند:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ...﴾<sup>۷۵</sup>

«به من خبر دهید از لات و عزی و منات، آن سومین دیگر. آیا [به خیالتان] برای شما پسر است و برای او دختر؟ در این صورت، این تقسیم نادرستی است. [این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید...»

«لات»، بتی در ناحیه طائف بود و عرب بعد از پرستش بت منات، به پرستش آن می‌پرداختند و پرده داران «لات» از طایفه ثقیف بودند و بنایی بر آن ساختند و قریش و همه عرب، لات را بزرگ می‌شمردند و نام آن را بر فرزندان خود می‌نهادند و پیامبر شخصی را فرستاد تا آن را ویران کند و به آتش بسوزاند.

«عزی»، اعراب جاهلیت، این بت بعد از لات و منات می‌پرستیدند و آن در نخله شامیه، درون وادی بوده است. بر آن قبه‌ای نهادند و از درون آن آواز می‌شنیدند و آن نزد قریش بزرگترین بت‌ها بود. به زیارتش می‌رفتند و هدیه برایش می‌بردند و پیش آن قربانی می‌کردند و آن درختی بود که پیامبر خدا در سال فتح مکه خالد بن ولید را بخواند و بفرمود: سوی درختی برو که در بطن نخله است و آن را ببر.

«منات»، بت طایفه هذیل و خزاعه بود و قریش و عرب همگی آن را بزرگ می‌شمردند و در سال هشتم هجری پیامبر خدا علی علیه السلام را سوی منات فرستاد و او رفت و نگونسارش ساخت.<sup>۷۶</sup>

نیز گفته‌اند که اعراب این سه بت را دختران خدا می‌دانستند، همچنانکه از آیه بر می‌آید که حق تعالی آن را انکار می‌کند. برخی گفته‌اند: ما آن‌ها را می‌پرستیم چون دختران خداوند و سخن برخی این بود که: فرشتگان دختران حق‌اند و ما به صورت آن‌ها بت ساخته‌ایم.

### چگونگی پیدایش و نفوذ بت‌پرستی میان اعراب

چگونه شد که مردم مکه و عرب از دین اسماعیل و ابراهیم علیهم السلام - که دین توحید بود - به پرستش سنگ و بت و به حد شرک رسیدند؟ از گفته مورخان در این زمینه، دو نکته به دست می‌آید:

۱. به گفته کلبی، عرب سنگ‌هایی غبار آلود را در جایی نصب می‌کردند و پیرامون آن، به حالت طواف می‌گشتند و در کنارش قربانی می‌کردند. این سنگ‌ها را «انصاب» می‌گفتند.<sup>۷۷</sup>

اعراب شیفته بتان بودند و برخی از آنان پرستشگاهی بنا می‌کردند و برخی بتی برپا می‌داشتند و کسی که نمی‌توانست سنگی پیشاپیش حرم یا هر چیزی که دوست می‌داشت نصب می‌کرد و گرداگرد آن به طواف می‌پرداخت و این گونه سنگ‌ها را انصاب می‌نامیدند.<sup>۷۸</sup>

و چون فرزندان اسماعیل و جرهم در مکه ساکن شدند و فرزندان بسیار یافتند و مکه بر آنان تنگ شد، برخی در پی معاش در شهرها پراکنده شدند و عبادت سنگ<sup>۷۹</sup> برای نخستین بار در میان فرزندان اسماعیل رایج گردید و علتش این بود که هیچ کس از مکه کوچ نمی‌کرد مگر این که به جهت تعظیم، سنگی از حرم را همراه می‌برد و هر جا وارد می‌شد، آن سنگ را می‌نهاد و مانند کعبه بر پیرامونش طواف می‌کرد.

این کار رفته‌رفته آنان را به پرستش آن‌چه دوست داشتند کشانید و آیین ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام را که بر آن بودند، فراموش کردند.

ابن هشام در «السيرة النبوية» و ازرقی در «اخبار مکه» چنین گفته‌اند: «إِنَّ أَوَّلَ مَا كَانَتْ عِبَادَةُ الْحِجَارَةِ فِي بَيْتِ إِسْمَاعِيلَ» معلوم می‌شود پرستش سنگ، نخستین بار، به حسب دلیلی که ذکر می‌کنند، در میان فرزندان اسماعیل به وجود آمد که همان «انصاب» باشد و سپس بت و صنم پرستی که تندیس انسان یا حیوان بود، شکل گرفت.

۲. تحوّل دیگری در جامعه جاهلی و اعراب رخ داد که آنان از انصاب پرستی به صنم پرستی پرداختند؛ یعنی به سنگ‌های ناموزون شکل و قیافه دادند و از آنها تندیس ساختند که به آنها «وثن» می‌گفتند.

وقتی بت از چوب و زر و سیم، به صورت انسان ساخته می‌شد، آن را «صنم» می‌گفتند و هر گاه از سنگ بود، «وثن» می‌نامیدند.<sup>۸۰</sup>

گویند: اولین کسی که بت را بر بام کعبه نصب کرد و مردم را به پرستش (و یا حداقل تعظیم) آن دعوت کرد، عمرو بن لحي بود که معاصر با شاپور ذو الأكتاف بوده، در آن ایام بزرگ قوم خود در مکه بوده و با قدرتی که داشته، پرده‌داری کعبه را به خود اختصاص داده بود، سپس سفری به شهر بلقاء که در اراضی شام واقع شده بود رفت. در آنجا به مردمی برخورد که بت‌هایی داشتند و آن‌ها را می‌پرستیدند. از ایشان وجه این عملشان را پرسید، گفتند: این بت‌ها ارباب ما هستند که ما آن‌ها را به شکل هیکل‌های علوی (آسمانی) و اشخاصی (نیرومند) از بشر ساخته‌ایم و با پرستش آن‌ها از آن هیکل‌ها یاری می‌گیریم و باران طلب می‌کنیم و آن‌ها برای ما باران می‌فرستند. عمرو بن لحي از ایشان خواست یکی از بت‌هایشان را به وی بدهند، ایشان هبل را به او دادند، عمرو هبل را با خود به مکه آورد و بر بام کعبه نصب کرد. مردم را به پرستش آن دعوت نمود. البته بت اساف و نائله به صورت یک زن و شوهر نیز با او بود، مردم را دعوت کرد که آن دو بت را هم بپرستند و با پرستش آن‌ها به سوی خدا تقرب بجویند.<sup>۸۱</sup>

حدیثی نیز از پیامبر خدا ﷺ در این مورد نقل شده که فرمود: او نخستین کسی است که نصب «اوثن» در کعبه نمود و دین حنیف ابراهیم را تغییر داد و همه مورخان نصب بتان را از جمله «بت هبل» را به او نسبت داده‌اند. به هر حال نصب تندیس‌ها کار او بوده است؛ به‌ویژه

اگر این گفته درست باشد که او و فرزندش حدود پانصد سال عهده‌دار خانه کعبه بوده‌اند،<sup>۸۲</sup> نسبت دادن نصب صنم به او و دگرگون ساختن آیین ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام به دست وی، امری طبیعی است، به ویژه آن که هم حدیث از پیامبر در مذمت وی وارد شده<sup>۸۳</sup> و هم مطالبی در مورد نصب بتان در اطراف کعبه گذشت.

گذشته از بت‌های معروف اعراب و تعداد ۳۶۰ بتی که پیامبر در روز فتح مکه، در کعبه از جایشان فرو ریخت، گفته‌اند در مکه خانه‌ای نبود مگر این که صنم و بتی در آن وجود داشت.

جیبرین مطعم گوید: چون روز فتح مکه منادی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندا داد که هر کس به خدا و رسولش ایمان دارد، هیچ بتی در خانه خود رها نکند، مگر این که آن را بشکند و آتش بزند.

جیبر می‌افزاید: پیش از این می‌دیدم که دوره گردهایی، بت‌ها را در مکه می‌گردانیدند و مردم بدوی می‌خریدند و به خانه می‌بردند و مردی از قریش نبود مگر آن که در خانه‌اش بتی بود که چون داخل یا خارج می‌شد، به جهت تبرک دست به آن می‌کشید.<sup>۸۴</sup>



## پی نوشت‌ها:

۱. مقایس اللغة.
۲. المنجد، مادة «جهل».
۳. بقره: ۶۷
۴. فرقان: ۶۳
۵. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث، مادة جهل.
۶. الزوزنی، شرح المعلقات السبع، ط قم، منشورات ارومیه، ص ۱۲۷
۷. لغت نامه دهخدا، «مادة جاهلیت».
۸. همان مدرک.
۹. همان مدرک.
۱۰. دکتر جواد علی، تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام، چاپ بیروت، دارالعربی، ص ۲۷
۱۱. الزوزنی، شرح معلقات السبع، چاپ ایران، قم، انتشارات ارومیه، ص ۳۵
۱۲. شوقی ضعیف، العصر الجاهلی، ترجمه: علی رضا ذکاوتی قراگوزلو، چاپ تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۴۷
۱۳. حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار، مادة «جهل».
۱۴. العصر الجاهلی، همان مدرک، ص ۴۶، تاریخ ادبیات زبان عربی، همان مدرک، ص ۳۵
۱۵. دکتر جواد علی، تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام، چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی، ص ۲۷
۱۶. حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار، مادة «جهل».
۱۷. مجمع البحرین، طریحی، مادة عرب.
۱۸. ابن اثیر، النهاية - مادة «جهل».
۱۹. آل عمران: ۱۵۴
۲۰. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، چاپ بیروت، مؤسسة الاعلمی، ج ۴، صص ۴۸ - ۴۷
۲۱. احزاب: ۳۳
۲۲. ابن اثیر، النهاية، مصباح المنیر، فیومی: مادة برج.
۲۳. لسان التنزیل، ص ۱۰
۲۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی الکلمات القرآن الکریم.
۲۵. طبرسی، مجمع البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۷-۸، ص ۳۵۶؛ شیخ عباس قمی، سفینه البحار، مادة
۲۶. مجمع البیان، همان مدرک، ص ۳۶۷
۲۷. شیخ صدوق، معانی الأخبار، چاپ قم، انتشارات جامعه مدرسین، ص ۲۷۰، صص ۲۷۶، ۲۷۴
۲۸. همان.
۲۹. همان.
۳۰. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، چاپ تهران - الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۲۲۹
- فی حدیث عنی النبی ﷺ فی الحدیث المناهی قال: و نهی أن یقول الرجل للرجل زوجتی اختک حتی ازوجک اختی - ج ۵
۳۱. فتح: ۲۶
۳۲. ابن هشام، السیرة النبویه، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۲۰۴؛ دکتر ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، چاپ دانشگاه تهران ۴
۳۳. روضه الصفا، همان مدرک، ص ۲۷۱؛ ابن هشام، السیرة النبویه، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۲۰۴؛ آیینة تاریخ پیامبر اسلام.



۳۴. همان مدرک.
۳۵. چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۳۲۵؛ رفیع الدین ابن اسحاق همدانی، ترجمه سیرت رسول الله تهران، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۳۵، روضه الصفا، همان مدرک ص ۲۷۲
۳۶. چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۳۲۵؛ دکتر آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۲۹؛ روضه الصفا، ص ۲۷۱
۳۷. دکتر آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۳۳
۳۸. ابن هشام، السیره النبویه، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۲۰۴
۳۹. فتح: ۲۶
۴۰. علامه طباطبایی، المیزان، چاپ، بیروت، موسسه اعلمی، ج ۱۸، ص ۲۸۹
۴۱. سیره ابن اسحاق، همان مدرک.
- دکتر محمد ابراهیم آیتی، تاریخ اسلام، چ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۲۰
۴۲. مائده: ۵۰
۴۳. مائده: ۴۸
۴۴. مائده: ۴۹
۴۵. تفسیر المیزان، چاپ بیروت، موسسه الاعلمی، ج ۴، ص ۳۵۵
۴۶. تفسیر المیزان، همان مدرک، ص ۳۶۵
۴۷. شهرستانی، الملل و النهل، چاپ بیروت، دارالمعرفه، ج ۲، ص ۲۳۵؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۱۱۸
۴۸. الجاثیه: ۲۴
۴۹. یاسین: ۷۸
۵۰. فرقان: ۷
۵۱. هشام بن محمد کلبی، کتاب الاصنام، چاپ تهران، تابان، ۱۳۴۸، ص ۴؛ ابن ابی الحدید، همان مدرک، ص ۱۱۹
۵۲. الزمر: ۳۴
۵۳. ملل و نحل، همان مدرک، صص ۲۴۱ - ۲۳۹
۵۴. ابن ابی الحدید، همان مدرک؛ ملل و نحل همان مدرک در مورد عبدالمطلب سخنی مفصل دارد. الشریف مرتضی، رسائل، ط قم، ص ۲۲۴
۵۵. ملل و نحل همان مدرک، ج ۲، صص ۲۴۲ - ۲۴۱؛ الشریف مرتضی، رسائل، اقاول العرب فی الجاهلیه، ط قم، دار القرآن، ص ۲۲۴
۵۶. ابوالمعالی محمد الحسینی العلومی، متوفای ۴۹۰. بیان الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی، ط تهران، ۱۳۴۸، ابن سینا، ص ۱۲
۵۷. بیان الادیان، همان مدرک.
۵۸. ملل و نحل، همان مدرک، ص ۲۴۲
۵۹. بیان الادیان، همان مدرک.
۶۰. صفات: ۹۵
۶۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، همان مدرک، ج ۴، ص ۱۱۹؛ شهرستانی، ملل و نحل همان مدرک، ج ۲، ص ۲۳۶
۶۲. الزمر: ۳۸
۶۳. الزمر، ۳۸، عنکبوت، ۶۱، ۶۳، لقمان، ۲۵، زخرف، ۹، ۸۷
۶۴. الازرقی، اخبار مکه، ط قم؛ الشریف الرضی، ص ۱۲۰
۶۵. نوح، ۲۳- ۲۱ (قال نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا \* وَ مَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا وَقَالُوا لَا تَنْزِلْ آلِهَتَكُمُ وَلَا تَنْزِلْ وِدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا)

۶۶. لسان التنزیل، ط تهران، انتشارات علمی-فرهنگی، و طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۶۴، صورت بت‌ها را چنین نقل کرده است: وُدّ - صورت مردی - سواع صورت زنی - یغوث صورت اسبی - یعوق صورت شیری - نسر به صورت کرکس بود.

۶۷. هشام کلّبی، کتاب الاصنام، ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی، ط تهران این سینا، صص ۷۰ و ۷۱

۶۸. همان، ص ۷۲

۶۹. همان، ص ۸

۷۰. همان، ص ۷۴ و ۹

۷۱. همان، ص ۷۴ و ۹

۷۲. همان، ص ۷۴ و ۹

۷۳. در مورد چگونگی پیدایش این پنج بت گفته‌اند که آنان مردانی صالح و شایسته بودند که همه در یک ماه مردند و خویشان ایشان بر مرگشان سوگواری کردند. مردی پیشنهاد کرد که می‌خواهید پنج پیکر بر مثال ایشان بسازم جز این که توأم بر آنها روح بدمم؟ گفتند: آری، پس پنج پیکر به صورت آن پنج مرد بتراشید و آن‌ها را تعظیم می‌کردند تا قرن اول گذشت. سپس به پرستش آن‌ها پرداختند و کفرشان بالا گرفت و ادريس پیامبر آنان را به یکتا پرستی خواند، تکذیبش کردند. نوح نیز ۱۲۰ سال آنان را فرا خواند، نپذیرفتند و در اثر طوفان نوح آن بت‌ها به سرزمین جدّه افتاد و بعدها که «عمر و

بن لحي» بر مکه چیره شد، آن‌ها را یافت و در هنگام حج عرب را به پرستش آنان خواند و میان قبایل عرب پراکنده کرد. تخلص از کتاب الاصنام، کلّبی، ترجمه، سید محمدرضا جلالی نائینی، ط تهران، ابن سینا، ص ۷۰ و ۶۶

۷۴. همان مدرک، ص ۷ و ص ۳۴

۷۵. نجم: ۲۳ - ۱۹؛ الاصنام، همان مدرک، صص ۲۷ و ۱۶

۷۶. طبرسی، مجمع البیان، ط بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۹، ص ۱۷۶

۷۷. الاصنام کلّبی، همان مدرک، ص ۵۲ و ۴۱

۷۸. همان.

۷۹. همان مدرک، صص ۴ و ۳؛ اخبار مکه ارزقی ص ۱۱۶؛ ابن هشام السیره النبویه، ط بیروت، ج ۱، ص ۷۶، محمد بن خاوند شاه بلخی، روضه الصفا، تخلص دکتر عباس زریاب، ط تهران انتشارات امیر کبیر، ص ۳۹

۸۰. الاصنام، همان مدرک، صص ۶۸، ص ۷، و اخبار مکه ارزقی، همان مدرک، ص ۱۱۶، سیره ابن هشام، همان مدرک صص ۷۷ و ۷۶

۸۱. ترجمه المیزان، ج ۳، ص ۴۸۱

۸۲. اخبار مکه ارزقی، قال رسول الله ﷺ: هُوَ (عمر و بن لحي) أَوْلَ مَنْ نَصَبَ الْأَوْثَانَ وَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ وَ غَيْرِ الْخَنِيْفَةِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ. ص ۱۰۱

۸۳. اخبار مکه ارزقی، صص ۱۰۱ و ۱۲۳

۸۴. همان.